

انگلستان، رضاخان و تسلیم خزل

سید مصطفی تقوی

شیخ خزل از قبیله بني كعب يكي از رجال انگلوفیل ایران بود که از دوره مشروطه به بعد در تحولات سياسي ایران در استان خوزستان نقش مهمی داشته است. او از انقلاب مشروطیت هواداري کرد و در دوران جنگ جهانی اول نیز کمکهاي شایانی به دولت انگلستان کرد. بدین ترتیب، او توانست اطمینان کامل انگلستان را به خود جلب کرده و با پشتیبانی آن دولت به حاکم قدرتمند و بی‌رقیب خوزستان تبدیل گردد. با توجه به موقعیت و اهمیت منطقه نفت‌خیز و استراتژیک خوزستان، وجود شیخ خزل برای بریتانیا از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بود. اما سرانجام در سال 1303 شمسی به وسیله رضاخان از صحنه سیاست ایران و خوزستان حذف گردید. هنگامی که رضاخان دست به کار حذف خزل شد، تحریکات کمیته قیام سعادت را نشانه آن دانست که خزل در پی جدا ساختن خوزستان از خاک ایران است و دولت انگلیس نیز او را در این نیت سو، حمایت می‌کند. بدین گونه چنین وانمود ساخت که حذف خزل، اقدامی برای جلوگیری از تجزیه ایران و مبارزه با مهمترین عامل انگلیس و منافع آن دولت است. کتاب سفرنامه خوزستان تنها برای توجیه و القای همین دیدگاه است. به پیروی از رضاخان، دیگر پهلویستایان و پهلوینگاران هم در شرح این مدعا به قلمفرسایی پرداخته و انبوهی از متون تاریخنگاری پهلوی را به این مقوله اختصاص دادند، به گونه‌ای که بسیاری از کسانی که آگاهی تاریخی‌شان محدود به تاریخنگاری یادشده است، از فیلم زندگی سیاسی شیخ خزل تنها تصویر آگرا ندیسمان شده و تحریف شده سال 1303 را به یاد می‌آورند و می‌بینند

اما دیدگاه مستقل از تاریخنگاری رایج پهلویستی، روایت دیگری از حذف خزل دارد. مفروضات مهم دیدگاه یادشده این است که دولت بریتانیا با انجام کودتای 1299 و روی کار آوردن مهره‌ای مطمئن‌تر که افزون بر خوزستان، در سراسر ایران برای آنها کارآمدی داشته باشد، دیگر از دست‌پروردگان جزئی محلی بی‌نیاز شده و آنان را به عنوان ابزارهای زائدی که دوران مصرفشان به پایان آمده بود، می‌نگریست. به همین دلیل حذف آنان را در دستور کار خود قرار داد و به همان میزان که از تثبیت و استقرار دولت کودتا مطمئن می‌شد، دست از حمایت این دست‌پروردگان محلی برداشته و دولت کودتا را در حذف آنان یاری می‌داد. در این فرایند تدریجی و پر احتیاط، خزل مهمترین و آخرین آنان بود. در این دیدگاه، حذف خزل نه تنها اقدامی ضدانگلیسی نبوده، بلکه به درست، خواسته آن دولت و در راستای برنامه‌ها و منافع آن نیز بوده است.

به نظر می‌رسد افزون بر استدلال‌های فراوان در تأیید این دیدگاه، دست کم اسناد منتشر شده وزارت خارجه بریتانیا هم دیدگاه حاکم بر تاریخنگاری پهلویستی را بی‌اعتبار ساخته و دیدگاه مستقل را تأیید می‌کنند. با اشاراتی کوتاه به گزیده‌ای از این اسناد، داور را به خوانندگان می‌سپاریم.

لورین در گزارش مورخ 7 فوریه 1924/17 بهمن 1302 یعنی يك سال پیش از حذف خزل مطرح می‌کند که شیخ اینک به چیز ناهنجاری مبدل شده است که سرنوشتش باید فرع بر ملاحظه اصلی باشد و ملاحظه اصلی اکنون ایرانی ثابت و یکپارچه، دیواری محافظ در برابر تهدید شوروی به خلیج فارس و هند است.

او در گزارش دیگری در 20 فوریه 1922/1 اسفند 1300 می‌نویسد: رضاخان همان کاری را که انگلیسیها می‌خواستند به دست انگلیسیها انجام دهند، به دست ایرانیها خواهد کرد.

در 12 شهریور 1301 ایشان در گزارشی برای کرزن می‌نویسد: باید پیوسته خاطر سپرد که ملاک نهایی مناسبات ما با ایران، تهران است و اینکه یکپارچگی تمامی امپراطوری ایران به طور کلی و در درازمدت برای مصالح بریتانیا مهم‌تر است تا تفوق محلی هر يك از دست‌پروردگان ویز ماه.

در گزارش دیگری در 10 ژانویه 1923/19 دی 1301 پس از اطمینان از برخی پیشرفتهای رضاخان می‌نویسد: اینک هنگام آن رسیده است که پیوندهایمان را با دست‌پروردگان محلی شل کنیم و پشتیبانی از وزیر جنگ (رضاخان) قطعاً به معنی سلب دوستیهای محلی ما است که دشوارترین و مهمترین آنها البته شیخ محمره (خزل) است.

در گزارش دیگری آورده است، رضاخان می‌تواند موهبتی برای ما باشد و اظهار نگرانی می‌کند که اگر رضاخان در کارهایش موفق نشود، دشمنان او در تهران فرصت می‌یابند تا از کار برکنارش سازند.

در گزارشهای دیگری آمده است که رضاخان پس از آمادگی، مقامات انگلیسی را مطمئن می‌سازد که آماده عملیات موفقیت‌آمیز جنوب

است. حیثیت او در خطر است و باید به جنوب برود.

دولت انگلیس هم پس از این اطمینان و با توجه به ضرورت مسئله برای حفظ و تحکیم رضاخان، نه تنها به تدریج و به طور نامحسوس دست از حمایت خزعل برمی‌دارد بلکه از پشتیبانی عشایر دیگر از او جلوگیری به عمل آورد و سرانجام هم به او دستور داد که تسلیم رضاخان گردد.

اینها همه در گزارشهای وزارت خارجه بریتانیا آمده است. برای نمونه، پس از آنکه زمینه حذف خزعل کاملاً فراهم شد، آنان که سالها او را در رویارویی با دولتهای مرکزی و نپرداختن مالیات یاری می‌دادند، سرانجام در نامه‌ای به طور رسمی به او نوشتند که ایشان به دلیل سرکشی علیه حکومت مرکزی و نپرداختن مالیات، حق استناد به تعهدهای بریتانیا را که از خودمختاری او پاس دارد، از دست داده است چون این تعهدات مشروط به وفاداری به حکومت مرکزی بود!

سرانجام لورین به کنسول انگلیس در اهواز دستور می‌دهد که شیخ را مجبور کند تا تسلیم شده و به پیشباز رضاخان برود.